بررسی ایماژهای خیالی و نقش عنصر خیال در شعر بیدل

حسین فقیهی

استادیار دانشگاه الزهرا- تهران

چکیده

عنصر خیال در شعر بسیار مهم است؛ اگرچه برخی از ناقدان، قید خیال را در شعر زاید می‌دانند و می‌گویند هر شعر علاوه بر دارا بودن وزن و آرایه، خیال‌انگیز نیز هست.

سبک هندی بیانگر واقعی اشعار خیال‌انگیز است و شاعران هندی، بویژه بیدل، در این خصوص نیک درخشیده‌اند.

باریک‌اندیشی، خیال‌انگیزی، به کارگیری ترکیبات نو، تشخیص بخشیدن به چیزهای بی‌جان، بهره‌گیری از نمادها و تلمیحات، استفاده از شیوه‌های شاعران گذشته، سادگی بیان و تازگی زبان شعری، توصیف طبیعت، بازی با کلمات و تکرار قافیه، بسامدها، حس‌آمیزی، تناقض، (پارادوکس) و عرفان از ویژگیهای شعر بیدل است.

کلیدواژه: خیال، تشخیص، تمثیلات، بسامدها، حس‌آمیزی، تناقض و شیوه‌گزینی.

عشق انسان به زیباییها، وی را بر آن می‌دارد تا طبیعت را زیباتر از آنچه هست نشان دهد و از آن لذت ببرد و این کار را در قالب هنر، موسیقی، نقاشی و شعر ترسیم کند. شعر، زبان اندیشه و هنر است که در آن تصویرهای خیالی، استعارات و کنایات به کار می‌رود؛ آن گونه که به آسانی نمی‌توان آن را ترجمه کرد و یا تغییر داد.[1] اگر شعر از میدان خیال و تصویر عبور نکند، چیزی جز سخن ساده نیست. خیال، درونمایه اصلی شعر است و هرگونه معنی را

تاریخ دریافت مقاله: ۸۲/۲۵۵ تاریخ پذیرش مقاله:۸۲/٦/۱۳

می‌توان در پرتو خیال شاعرانه بیان کرد. ناقدان اروپایی از دیرباز به اهمیت عنصر خیال در شعر پی برده‌اند. ارسطو بنیاد تعریف خود را از شعر بر خیال استوار می‌کند.[۲] اگرچه شاعران سبک خراسانی و عراقی، تصویرهای خیالی را در اشعارشان به کار می‌بردند به رغم سبک هندی نقش اساسی را به خیالهای شاعرانه نمی‌دادند و بیشترین سهم شعر را در مقوله محتوا می‌دانستند ولی این موضوع بر کسی پوشیده نیست که ارزش شعر در تأثیر و تأثّر است و این حالت پدید نمی‌آید جز با به کارگیری تخیّل و ایماژهای خیالی؛ زیرا شعر که خود مولود تخیّل نویسنده و شاعر است باید در خواننده و شنونده نیز موجد تخیّل باشد و این نکته از دوران ارسطو همواره مورد نظر شاعران و نقادان سخن بوده است[۳].

با این حال بسیاری از ناقدان، تنها خیال را از لحاظ بلاغت کافی نمی‌دانند و معتقدند شعری که دارای وزن و آهنگ باشد ناگزیر، خیال‌انگیز خواهد بود، افزون بر اینکه اشعار بسیاری موجود است که در آنها غیر از خیال و عاطفه، عقل انسان هم مخاطب است و شاعر در عقل خواننده نیز نفوذ می‌نماید و در آن تأثیر می‌گذارد[۴]. برخی نیز پا را فراتر گذاشته، مستقیماً بر شاعران یا نقادانی که عنصر خیال را در شعر ملاک می‌دانند تاخته و گفته‌اند: بسیاری از اشعار تهی از تصویر و تشبیه، از شاعران بزرگی مانند فردوسی، سعدی و غیره بالاترین درجه اعتبار و ارزش را داراست. دیگر اینکه تصویرهای خیالی، جزئی از عوامل زیبایی سخن است نه همه آن، زیرا برای شعر، علاوه بر تصویر، عوامل کارساز دیگری نیز موجود است[۵].

بعضی نیز قدری ملایمتر به این موضوع پرداخته و گفته‌اند: تصویرهای خیالی، شاعر را یاری می‌کند تا بر قدرت سخن خویش بیفزاید و امکان انتقال عواطف را به دیگری فراهم کند، اما تخیلات شعری باید با همراهی عناصر دیگر شعر، خواننده را در فضای تجربه روحی شاعر قرار دهد وگرنه بسیاری از تصویرها اندک نقشی در انتقال عواطف به عهده ندارند و تنها به قصد هنرنمایی پرداخته شده و همچون دیبای پرنقش بر پیکره چوبین یا سنگین است[۶].

سبک هندی در ادبیات کلاسیک زبان فارسی به دلیل به کارگیری بی‌اندازه عنصر خیال و استفاده از تشبیهات، مجاز، استعارات، کنایات، تمثیلات بجا و باریک‌اندیشی‌های هنرمندانه نیک درخشیده است و شعر بیشتر شاعران این دوره به سوی نکته‌یابی، مضمون‌سازی و تخیّل گرایش داشت و به روشهای نو و متفاوت از دوره‌های پیشین در صحنه ادبیات ظاهر می‌شد. شیوه‌های شعری در این دوره، بیشتر به سوی معانی و مضامین دور از ذهن و اندیشه‌های باریک سوق داده می‌شد؛ بدین معنی که شاعران سبک هندی می‌کوشیدند تا مضامین و معانی بلند را در قالبی کوتاه بیاورند و آنها را چنان در یک بیت یا مصرعی بگنجانند که بسرعت بر زبانها افتد و در همه‌جا نقل شود. از ویژگیهای این تک‌بیتها تخیّل دور از ذهن، گنجاندن معانی دشواریاب و آوردن نکته‌های ظریف و دقیق است که به صورت تشبیهات خیالی و وهمی و مجازها و استعاره‌ها و کنایات دور از ذهن بیان می‌شود و سخن شاعر را چنان مبهم و نامعلوم می‌کند و به مرحله‌ای از ظرافت و موشکافی می‌اندازد که سررشته شعر از دست خواننده خارج می‌شود و هرقدر بیشتر بیندیشد به ابهامات افزونتری دچار می‌شود.

سردمداران این نوع اشعار تخیّلی و ابهام‌آمیز بسیارند، امّا در این میان می‌توان از میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی به عنوان شاعری خیالپرداز، نکته‌سنج و مضمون‌یاب باریک‌اندیش نام برد. این موارد را می‌توان از ویژگیهای اشعار بیدل به شمار آورد:

۱- بیدل نیز همچون دیگر شاعران سبک هندی در اشعارش از مضمون‌یابیهای دقیق و باریک، یعنی آوردن معانی بلند در عباراتی کوتاه در قالب یک بیت یا مصرعی که دربردارندهٔ مضامین بسیار زیبا و معانی پربها باشد بهره گرفت؛ نظیر

خاک گردیدم و از طعن خسان وارستم آخر انباشتم از خود دهن بدگو را[۷]

زشوخیهای جرم‌خویش می‌ترسم که در محشر شکست دل به حرف آرد زبان بیگناهان را

(دیوان ص ۱۳)

ایمن نتوان بود ز همواری ظالم در راستی افزونی زخم است سنان را
مزاج دون به تکلّف غنی نمی‌گردد سُم است، اگر سُم خر جمله در زرش گیرید
زیرگردون چون سحر در یک نَفَس گشتیم پیر می‌شود موی اسیران زود در زندان سفید
(دیوان ص ۵۸۵)

ای نهال گلشن عبرت به رعنایی مناز شمع پستی می‌کشد چندانکه قامت می‌کشد
(دیوان ص ٥٨٤)

بلندیها به پستی متهم شد از تن آسانی به راحت گر نپردازد، زمین هم آسمان دارد
(دیوان ص ۵۷۰)

۲- شعر سبک هندی حاصل خیال‌بندیها، ظرافتها و استعاره‌آفرینی‌های دور از ذهن و به رغم زبان کوچه‌بازاری، پیچیده و دیرآشناست که درک آن مستلزم آشنایی با کلیدها و قراردادهای رایج شاعران این سبک است. فرهنگ این کلمات و جوانب گوناگون یک لفظ در شعر هندی شدیداً مورد نظر شاعر است. گرچه ویژگی سبک هندی، فرورفتن در ایماژهای نادر و تخیّلات باریک و ظریف است، بیدل در به کارگیری بیش از حدّ آن، در میان شاعران آن دوره معروف و زبانزد است. اشعار بیدل بویژه غزلیات وی هرچند بعضی از عیبهای سبک هندی را با خود به همراه دارد، نتیجه کوشش نوجویانهٔ او در آمیختن مفاهیم فلسفی و عرفانی است که بدان رنگ و جلایی خاص بخشیده است[۸].

مقیم دشت الفت باش و خواب ناز، سامان کن به هم می‌آورد چشم تو مژگان گیاه آنجا
(دیوان ص ۱)

شمشاد قدان را به گلستان خرامست موج عرق شرم به پا سلسله دارد
(دیوان ص ۳۷۸)

یا رب چه سحر کرد خط عنبرین یار کز جوی شب به مزرعه خورشید آب داد
می‌دهد طومار صد مجنون به باد پیچ و تاب گرد بادی گر ز آهم جلوه در صحرا کند

(دیوان ص ۵۸۳)

می‌چکد خون تمنّا از رگ نظّاره‌ام　　بسکه بی روی تو مژگان کار نشتر می‌کند

(دیوان ص ۵۸۲)

۳- طرز سخنوری یا شیوهٔ خاص بیدل موجب شد تا وی را در میان دیگر شاعران سبک هندی که طرز خیال و قدرت خلاّقهٔ خود را نشان داده‌اند، سرآمد و ممتاز کند. یکی از ویژگیهای شعر بیدل، که بیان او را بیشتر مبهم و پیچیده کرده، نوع ترکیبات و بافتهای خاصّی است که وی در شعر خویش به کار برده است[۹]؛ نظیر:

حسرت ثمر کوشش بیحاصل خویشم　　از بسکه نفس سوخت کباب است دل ما

(دیوان ص ۷)

هیچ‌کس یا رب خجالت‌کیش بیدردی مباد　　دیدهٔ ما را غبار بی‌نمی تر می‌کند

(دیوان ص ۱۲)

پریشان نسخه‌ایم از ربط این اجزا چه می‌پرسی　　تأملهای بی‌شیرازگی ما را بهم دارد

(دیوان ص ۵۸۰)

سنگ در هرجا نمایان گشت آتشخانه بود

چشم لطف از سخت‌رویان داشتن بی‌دانشی است　　(دیوان ص ۵۷۸)

روزگاری شد که یادم رفته است از یاد من

از مقیمان تغافلخانهٔ ناز توام　　(دیوان ص ۱۰۳۶)

گرچه این نوع ترکیبات در اشعار صائب و دیگر شعرای سبک هندی نیز گاهی به چشم می‌خورد، بیدل در این خصوص بسیار زیاده‌روی کرده است تا آنجا که برخی وی را به

بی‌سلیقگی متهم کرده و اشعارش را نوعی بازی با کلمات و سست معرّفی نموده‌اند و خود در بعضی از اشعارش بدان می‌نالد؛ نظیر:

خریداران همه سنگند معنیهای نازک را زیان خواهی کشید، اجناس بازار حلب مگشا

٤- علاوه بر بیان تشبیهات و استعارات بر پایهٔ توهّم و تخیّل، تشخّص بخشیدن به چیز بی‌جان از ویژگیهای شعر بیدل است و می‌توان گفت بیدل آخرین فرد و اوج بهره‌گیری از تشخیص به اعتبار کمّی یعنی افزونی و کیفی یعنی پیچیدگی است[١٠]؛ مانند:

راه خوابیده به بیداری من می‌نگرد هرکه‌زین دشت گذشته‌است به من پا زده‌است
(دیوان ص ٣٦٤)

حرص را گفتم به پیری قطع کن تار امید گفت دندانها پی آوردن نان رفته‌اند
(دیوان ص ٥٨١)

ای فراموشی کجایی تا به فریادم رسی باز احوال دل غم‌پرورم آمد به یاد
(دیوان ص ٥٧٧)

ای حرص و هم بنما قطع نظر کن از خویش کین راه طی نگردد غیر از عنان کشیدن
(دیوان ص ١٠٢٧)

ای سپند از یک صدا آخر کجا خواهی رسید چون جرس زین جنس باید بیشتر برداشتن
(دیوان ص ١٠٣٢)

شب به دل گفتم چه باشد آبروی زندگی گفت چون پروانه در آغوش دلبر سوختن
(دیوان ص ١٠٣٣)

و بالاخره گوید:

بس که برق یأس، بنیاد من ناکام سوخت می‌توان از آتش سنگ نگینم نام سوخت

شاعر در این بیت، برق ناامیدی را شخصی فرض کرده است که چنان بنیاد وی را به آتش کشیده است که حتّی نام او را بر روی نگین انگشتریش سوزاند.

۵- به کارگیری تمثیلات منیع و مثلهای بدیع و رایج و نیز تلمیحات زیبا در میان اشعار بیدل به وفور یافت می‌شود؛ مانند:

تواضعهای ظالم مکر صیّادی بود بیدل که میل آهنی را خم شدن قلاّب می‌سازد

گاهی نیز برای مکر زاهد که درس ریای ابلهان است به عنوان تلمیح از سامری مثل می‌آورد که به گوساله، تعلیم باطل می‌دهد:

مکر زاهد ابلهان را سرخط درس ریاست سامری تعلیم باطل می‌کند گوساله را (دیوان ص ۹)

شوخی اندیشهٔ لیلی در این وادی بلاست بر سر مجنون قیامت از رم آهو گذشت (دیوان ص ۳٦۹)

عالمی را سرکشی بر باد غارت داده است حرف امن از آتش نامشتعل باید شنید (دیوان ص ۵۸۲)

نفس را ترک هوا روحِ مقدّس می‌کند شعله‌ای کز دود فارغ گشت عین نور شد (دیوان ص ۷۵)

همچنین در تلمیحی دیگر می‌گوید:

منع در سعی طلب ترغیب سالک می‌شود "لن ترانی" داشت درس همت موسای من (دیوان ص ۱۰۳۹)

٦- گرچه بیدل نکته‌سنج و مضمون‌یاب دقیق و چیره‌دست است و در این خصوص استاد سخن نام گرفته است، تتبّع و تقلید از دیگر شاعران نیز از ویژگیهای شعر اوست. بیدل در قصایدش از شیوهٔ خاقانی، عرفی، امیرخسرو دهلوی، انوری تقلید کرده و در رباعیات، مخمّسات و مثنویاتش نیز از دیگر شاعران برجستهٔ پیشین بهره جسته است؛ برای نمونه حافظ در غزلی گوید:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد		بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی[11]

بیدل به همین مضمون گفته است:

ای بی‌خبر بکوش که مرد خدا شوی		بنگر چه می‌شوی اگر از خود جدا شوی
گر ذرّه‌ای محو نور شود آفتاب نیست		تا کی به صیقل، آینهٔ کبریا شوی
(دیوان بیدل، ص ۱۱۲۲)

۷- با اینکه بیدل در به کارگیری اشعار پیچیده و خیال‌انگیز مشهور است، گاهی ابیاتی از او می‌خوانیم که از سادگی بیان و تازگی زبان شعری او حکایت می‌کند؛ نظیر:

دیگر پیام ما بر جانان که می‌برد		اشکی که داشتیم ز مژگان چکید و رفت
لبّیک کعبه مانع ناقوس دیر نیست		اینجا فسانه‌هاست که باید شنید و رفت
گردید پیری ادب‌آموز عبرتی		کز تنگنای عمر جوانی خمید و رفت

همچنین گوید:

شبی بر تیغ کوهی بود جایم		ز بی‌تابی به سنگی خورد پایم

و در رباعی دیگر بدین سادگی و روانی گفته است:

عمریست از آن سوی عدم می‌آیم		گاهی به سر و گه به قدم می‌آیم
هرچند به باد می‌دهند اجزایم		تا یاد تو می‌کنم به هم می‌آیم

۸- توصیف طبیعت، بازی با کلمات و تکرار قافیه، از نمونه‌های بارز شیوهٔ بیدل است. کمتر شعری از بیدل را می‌توانید بیابید که در آن از طبیعت و مناظر زیبای آن به شیوهٔ نو سخن به میان نیامده باشد. وی گردبادی را که همچون دود به خود می‌پیچد به نفس سوختهٔ سینهٔ چاک صحرا همانند کرده و می‌گوید:

گردبادی که به خود دود صفت می‌پیچد		نفس سوختهٔ سینهٔ چاک صحراست
(دیوان ص ۲۷۱)

در بازی با دو کلمه شیر و شیرین گفته است:

کوهکن در تلخکامی جوی شیر ایجاد کرد		بر زبان تیشه گویی نام شیرین بوده است

آینه از واژه‌هایی است که بسیار تکیه کلام بیدل است؛ همچنانکه زنبور تکیه کلام خاقانی است. شما کمتر شعری از بیدل بویژه غزل پیدا می‌کنید که واژهٔ آیینه در آن نیامده باشد. این واژه چاشنی سخن بیدل است؛ چنانکه برخی از ناقدان سخن، وی را به شاعر آیینه‌ها لقب داده‌اند؛ نظیر:

خلوت آرای خیال ادب دیداریم — هرکجا آینه‌ای هست غبار دل ماست
(دیوان ص ٣٦٧)

کیست غیر از جلوه تا فهمد زبان حیرتم — مدّعا محو است اگر آئینه سائل می‌شود
(دیوان ص ٣٨٤)

از حضور معنیش بی‌پرده شد اسرار ذات — وز ظهور جسم او آئینهٔ جان ریختند
(دیوان ص ٣٩٠)

آینهٔ حضور دل تحفهٔ دیر و کعبه نیست — آنچه نثار ناز توست، در همه‌جا که می‌برد
(دیوان ص ٣٩٢)

همچنین تکرار قافیه‌ها از ویژگیهای شعر بیدل است مانند تکرار آبله در این ابیات:

چشمم ز هم‌آغوشی مژگان گله دارد — این ساغر حسرت صفت آبله دارد
برق عرق حسن که زد شعله در این باغ — گل در جگر از شبنم صبح آبله دارد
یا رب به چه تدبیر کند قطع ره عمر — پای نفس من که ز دل آبله دارد
(دیوان ص ٣٨٧)

یا در ابیاتی دیگر قافیه حوصله را دوبار تکرار کرده است:

آینهٔ فولاد سیه کردهٔ آهی است — دلهای اسیران چقدر حوصله دارد
آنجا که خیالت ز تمنّا گله دارد — اندیشه اگر خون نشود حوصله دارد
(دیوان ص ٣٨٧)

همچنین در ابیات دیگر آمده است:

سیر این گلزار غیر از ماتم نظّاره چیست — دیده‌ها یکسر ز مژگان موی سر وا کرده‌اند
بیدلان را هرزه نفریبد غم دستارِ پوچ — چون حباب این قوم سر راهم ز سر واکرده‌اند

(دیوان ص ۳۸۹)

۹- حسّامیزی یا نسبت دادن حسّی به موجود بیجان و یا به کار بردن آن در غیر جایگاه خود از برجستگیهای کار بیدل است که در بسیاری از اشعارش به چشم می‌خورد؛ مانند:

هر بن مویم به پیری آشیان ناله‌ایست یک سر و چندین گریبان نغمهٔ این چنگ بود
(دیوان ص ٥٧٤)

مرده‌ام امّا خجالت از مزارم می‌دمد دور از آن در خاک گشتن هم غبار ننگ بود
(دیوان ص ٥٧٥)

یاد آن عیش که از رنگینی بیداد عشق سیل در ویرانهٔ من باد در پیمانه بود
(دیوان ص ٥٧٨)

آسمان دارد زمن سرمایهٔ تعمیر درد بشکند رنگم به هرجا ناله‌ای بر پا کند
(دیوان ص ٥٨٣)

عشق بی‌پروا دماغ امتحان ما نداشت ورنه مشت خاک ما هم قابل پرواز بود
(دیوان ص ٥٧٦)

۱۰- تناقض بیشترین سهم را در واژه‌گزینی بیدل دارد، گرچه این تناقض در اشعار دیگر شاعران از سنایی و مولوی گرفته تا حافظ و شعرای نوپرداز ما وجود دارد، شعر بیدل در به کارگیری این شیوه برجستگی خاصّی دارد؛ مانند:

بدر می‌بالد مه نو از کمین کاستن فربهی ما را ز راه پهلوی لاغر رسید
(دیوان ص ٥٧٢)

امید عافیت از هرچه داری نذر آفت کن ز آتش، مزرع بیحاصلان سیراب می‌گردد
(دیوان ص ٥٧٣)

دست ما و دامن حیرت که در بزم وصال عمر بگذشت و همان چشم ندیدن باز بود
(دیوان ص ٥٧٦)

تا خموشی پرده از رخ برفکند آواز بود
(دیوان ص ۵۷٦)

هستی ما نیست بیدل غیر اظهار عدم
سوختن عریانیم را جامهٔ احرام کرد
(دیوان ص ۵۷۷)

شعله‌ای بودم کنون خاکسترم مفت طلب
داد از فراموشی که مرا یاد می‌شود
(دیوان ص ۵۸۱)

جام تغافلش چقدر دور ناز داشت
وقت ما را صافی دل هم مکدّر می‌کند
(دیوان ص ۵۸۲)

کاش با آئینه‌سازیها نمی‌پرداختیم
آرمیدنهای ساحل ناز گوهر می‌کند
(دیوان ص ۵۸۲)

فقر هم در عالم خود سایه پرورد غناست
دام راه است اگر شهرت عنقا بخشد
(دیوان ص ۵۸۷)

بیدل آزادی من در قفس گمنامیست

۱۱- عرفان، خمیرمایهٔ اصلی شعر بیدل، بویژهٔ غزلیّات اوست. شاید برخی بگویند که مضامین عرفانی و فلسفی در سبک هندی تنها به بیدل اختصال ندارد، ما نیز بر این موضوع واقفیم، امّا تفکر عرفانی در اشعار بیدل از دیگران بسیار بیشتر است. در دیوان بیدل غزلی نمی‌توان یافت که تهی از مضامین عرفانی باشد. غزل بیدل از یک سو فلسفی و از سوی دیگر بر عرفان اسلامی و نیز تمایلات وحدت وجودی مبتنی است که در بسیاری موارد فهم رموز آن را برای ناآشنایان سخت پیچیده و گاهی موجب سوء برداشت می‌کند؛[۱۲] چنانکه خود گوید:

درین غربت‌سرا عرفان ما هم تازگی دارد سراپا مغز دانش گشتن و چیزی نفهمیدن

در عرفان بیدل انسان خلاصهٔ دستگاه آفرینش به شمار می‌آید و او حتّی از داستانهای هندی نیز بهره‌های عرفانی می‌گرفت[۱۳]. نمونه‌هایی از ابیات عرفانی وی چنین است:

در گریز از عقل و روی آوردن به عشق گفته است:

عقل رنگ‌آمیز، کی گردد حریف درد عشق خامهٔ تصویر نتوان کشیدن ناله را

(دیوان ص ۹)

در مراقبت و تفکّر عارفان می‌گوید:

ما صفای وقت از فیض خموشی یافتیم بر رخ آئینهٔ ما گفتگو چین بوده است

دربارهٔ عشق به حق می‌گوید:

همه کس کشیده محمل به جناب کبریایت من و خجلت سجودی که نکرده‌ام برایت

نه به خاک در بسودم نه به سنگش آزمودم به کجا برم سری را که نکرده‌ام فدایت

(دیوان ص ٣٦٤)

در دوری از قیل و قال علم گوید:

به بستن مژه ختم است درس علم و عمل همین ورق به هم آرید و دفترش گیرید

(دیوان ص ۵۷۱)

دربارهٔ عشق و ره یافتن به وصال حق از طریق آن گوید:

محیط عشق تلاش دگر نمی‌خواهد گره خورید به تسلیم و گوهرش گیرید

(دیوان ص ۵۷۱)

پی نوشتها

۱. شمیسا، سیروس، کلّیات سبک‌شناسی، انتشارات فردوس، ص ۱۰۱.
۲. شفیعی، محمّدرضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، ص ۳ و ۸.
۳. زرّین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ص ٥٦.
٤. زرّین‌کوب، عبدالحسین، شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب، انتشارات جاویدان، ص ٤٠.
۵. فرشید ورد، خسرو، دربارهٔ ادبیات و نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، ج۱، ص ٢٢٦.
٦. پورنامداریان، تقی، سفر درمه، ص ۱۵۸.

۷. بیدل دهلوی، دیوان، تصحیح محمّد خسته و خلیلی، ص ۱۱.
۸. حسینی، حسن، بیدل، سپهری و سبک هندی، انتشارات سروش، صص ۳۱ و ۳۷.
۹. همان، ص ۱۰۹.
۱۰. عارف پژمان، محمّد، بیدل‌شناسی، مجموعهٔ مقالات، ص ۱۶۲.
۱۱. حافظ، دیوان، انتشارات انجمن خوشنویسان ایران، ص ۳۸۰.
۱۲. حسن حسینی، همان، ص ۲۷، ۱۰۰ و ۱۰۱.
۱۳. عارف پژمان، همان، ص ۲۷ و ۳۶.